

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره اخذ اجرت بر شهادت بود.

عرض کردیم روایات وجوب تحمل و ادای اخذ اجرت را خواندیم. و عرض شد که هدف ما از خواندن این روایت، این بود که آیا همان طور که مرحوم شیخ فرمودند چه در باب تحمل و چه در باب اداء، اینها اضافه بر تکلیف آیا حقی هم هستند؟ اگر حق باشند دیگر اخذ اجرت در مقابل حق معنا ندارد. یا به تعبیر مرحوم شیخ انصاری از قبیل اکل مال به باطل است.

این راجع به این مطلب اجمالاً بود.

روایاتش را خواندیم. تا اینجا خیلی چیز روشنی که روشن باشد که حق است یا جنبه وضعی دارد، بود بعضی از اشعارات بود، اما هنوز روشن نبود.

تقریباً آخرین حدیث که در ما نحن فیه داریم که حالا مثلاً بقیه اش خوب است، بقیه اش دیگر آن ارزش ندارد، کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی ابی و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، ایشان مشایخ متعدد خودش را به کار برده. پدرش ابن ولید، و ابن المتوکل، گاهی هم به او ابن المتوکل می گویند، اسمش محمد بن موسی بن المتوکل است. و احمد بن محمد بن یحیی العطار، پسر آن محمد بن یحیی العطار معروف، و محمد بن علی ماجیلویه.

عرض کردم این راجع به محمد بن علی اصولاً خاندان ماجیلویه احتیاج به یک بحث دارد. فعلاً جایش اینجا نیست.

این مجموعه نقل کردند از محمد بن یحیی. چهار پنج نفر خب خود محمد بن یحیی هم صاحب کتاب است، عن محمد بن احمد بن یحیی. احتمال می دهم خود من احتمالی که خود من می دهم این مجموعه را نقل کرده برای همین دومی، محمد بن احمد، مجموعه را به خاطر آن آورده، چون این محمد بن احمد صاحب همان کتاب نوادر الحکمه است دیگر، کتاب را اسمش را زیاد بردیم. عرض کردیم که این کتاب معروفی بوده در قم، شاید دو هزار تا دو هزار و پانصد تا حدیث داشته، ظاهرش هم مصنف بوده، فکر نمی کنم پرت و پلا بوده است.

راجع به کتاب احتیاج به صحبت های زیاد داریم، فعلا اصلا وارد بحث نمی شویم. عرض کردیم کتاب مشهوری است، و مولف کتاب هم ثقه و جلیل القدر است. لکن خود مولف چون مبانی حدیثی اش ضعیف است، کتاب به لحاظ ارزشی در درجات سوم و چهارم است. چون خود مولف خیلی تقید ندارد، این در درجات سوم و چهارم حساب می شود.

من همیشه یک شوخی جدی داریم که هر وقت در هر روایتی خود من طبیعت من این طوری شده، توش به محمد بن احمد اول سند برخورد می کنیم متوقعم که بعدش یا سند یا متن یک خرابی داشته باشد، متعارف کتاب نوادر الحکمه پیش من این است، یک خرابی باید در متن یا سند باشد.

س: ولی این کتاب محط نظر بوده که

ج: محط نظر بوده، لکن استثناء هم کردند.

س: همان دیگر، پس معلوم است این خیلی مورد هجوم بوده آن موقع

ج: قطعاً کتاب کبیری است. یکی از نقاط محل اشکال ما هم همین است که این همه توصیف و کبیر و تشبیهش می کردند به یک دبه ای بوده یک پستوک به قول فارسی، یک بقالی بوده در قم به نام شبیب، نمی دانم شبیب بن فلان، این یک دبه ای داشته همه چیز توش بوده، هر کسی می رفته آنجا می گفته زعفران بده از همان می داده، مثلاً گل گاو زبون هر چه می خواستند، گردو بدهید از همان، بادام همه چیز را از همان دبه می داده، این کتاب چون همه چیز داشته به قول ما امروزی ها می گوئیم کشکول، مثل یک کشکولی بوده، اسمش را قمی ها گذاشتند دبه شبیب. دبه شبیب همین است کتاب نوادر الحکمه است.

و عرض کردیم تا آنجایی که ما داریم کلیه کتاب هایی که الان فعلا داریم در فهرست شیخ و نجاشی، همه اینها النوادر است، بعضی جاها هم نجاشی دارد که نوادر بدون الف و لام، توضیحاتش را دادیم فرقی، تنها کتابی که در بین اصحاب داریم نوادر الحکمه، همین یکی است. آن زیاد داریم، نوادر زیاد است. اما تنها کتابی که اسمش نوادر الحکمه است همین است. کس دیگری نداریم تألیف دیگری نداریم.

علی ای حال محمد بن احمد بن یحیی البته ایشان از اشاعره قم است، عن عبدالله بن محمد شامی، حالا این نمی دانم این با عبد الله بن محمد ملاقاتی داشته، به نظرم این عبد الله بن محمد شامی جزو جعالین معروف اهل سنت است، به نظرم، یک همچین شامی دارند که بعد هم در شام این را به دار کشیدند. المصلوب، معروف به مصلوب. اما بعید است این مراد اینجا باشد، اصلاً احتمالاً اسم هم غلط شده باشد، آن نیست، نباید آن مصلوب اهل سنت باشد، عن الحسن بن موسی الخشاب، به هر حال این عبد الله بن محمد را فعلاً نمی شناسیم،

البته ابن الولید، ابن الولید نمی دانم استثنای کردند، الان در ذهنم نمی آید، حسن بن موسی خشاب، احتمال می دهم این عبد الله بن محمد کسی بوده که حدیث را به قم آورده، چون حسن بن موسی از بزرگان قم است، این حسن بن موسی خشاب از ثقات و اجلاء کوفه است، گفتم قم اشتباه کردم.

به هر حال عبد الله بن محمد ببینید در استثنائات هست یا نه؟ الان در ذهنم نمی آید.

عن علی بن اسباط این مرد، مرد بزرگواری است، عن الحسین مولا ابی عبد الله، این را درست الان نمی شناسیم عن ابی الحکم عن عبد الله بن ابراهیم جعفر، اینها غالباً از خاندان جعفر طیارند، و نوه های حضرت زینب (س) هم می شوند، پسرهای عبد الله بن جعفر، از نوه عبد الله بن جعفر، عن یزید صلیت زیدی، عن موسی بن جعفر، بعد خیلی عجیب است، این حالا چون یک چیزی باید توش باشد حتماً این بابی را که در عیون اخبار آورده حتماً یک مشکلی دارد؛ چون عیون اخبار الرضا روایاتی است که از امام رضا (ع) است، این موسی بن جعفر (ع) است، نمی دانم حالا، این حتماً نشد من مراجعه به عیون اخبار بکنم. دارد توش مثلاً در عیون اخبار الرضا زیارت جامعه را هم دارد. با اینکه زیارت جامعه از امام هادی (ع) است، لکن به این مناسبت که اگر خواستید زیارت حضرت رضا (ع) بکنید، با این زیارت، آن وقت سندش را آورده است.

چون عیون اخبار الرضا عادتاً آن چیزهایی است که مربوط به حضرت رضا (ع) است دیگر، روایات حضرت رضا (ع) است نه موسی بن جعفر (ع)، سلام الله علیهم اجمعین. علی ای حال یک جاهایی در اوایل این هم اوایل نوشته، عیون اخبار الرضا از حضرت رضا (ع) هم دارد، حضرت موسی بن جعفر (ع) شاید آنجا هم مشکل دارد، آن سند مشکل دارد.

به هر حال نمی فهمم چرا از نشده من مراجعه بکنم خودم که چرا اینجا اسم موسی بن جعفر (ع) یک ارتباطی حتماً با حضرت رضا (ع) باید باشد، شاید اول داشته مثلاً و الا این که ربطی به حضرت رضا (ع) ندارد.

و ان سئلت عن الشهادة فادها فان الله تعالى يقول

س: در استثنائات هست استند

ج: بله آقا، بله احتمال دادم عبد الله بن محمد شامی در استثنائات باشد.

فان الله تعالى يقول ان الله يأمرکم ان تؤدی الامانت الى اهلها و قال الله عزوجل و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله، شاید این کلمه ظلم توش مسئله وضعی باشد.

اما ان الله يأمرکم که قطعی توش مسئله وضعی است. حیف که نه سند روشنی دارد نه مصدر واضحی دارد. و این هم دقت مرحوم شیخ صدوق است، این جزو روایاتی است که استاد ایشان قبول نکردند، مرحوم ابن الولید این روایت را قبول نکردند. طبعاً شیخ طوسی هم نیاورده، شیخ کلینی هم قبول نکرده نیاورده، علی ای حال لکن شیخ صدوق به عنوان ما نقل، به عنوان به اصطلاح مصنف در اینجا برداشته نقل کرده، اگر این روایت سندش خوب بود، هر دویش بی مناسبت با مسئله حکم وضعی نیستند. هر دو روایت انصافاً تناسب دارد با حکم وضعی. بلکه به نظر ما در حد تناسب نیست، صریح در چون تؤدی الامانات دیگر، تعبیر به امانت شده است.

این خیلی به نظر من واضح است در اینکه مراد حکم وضعی باشد. لکن هم مصدرش خیلی مشکل دارد کتاب نوادر الحکمه، حالا شاید صدوق پنج شش تا اسم برده، می خواهد بگوید آقا همه اینها نقل کردند، همه مشایخ نقل کردند، شاید صدوق می خواسته از این طرف، مخصوصاً اسم ابن الولید هم هست، اولش اسم ابن الولید هم هست. نمی دانیم حالا چرا؟ چرا این آورده، فقلت الله ما کنت لافعل هذا ابداً، هیچ وقت این کار را، حالا آیا این یزید بن صلیت مثلاً آدم ناصالحی بوده، علی ای حال این هم روایت شماره بیست که

س: ۹: ۴۷

ج: هان، شاید، ایشان می گوید چون مشایخ زیاد نقل کردند قبول کردند، شاید مثلاً، چون غیر طبیعی است یک دفعه این همه اسم بیاورد. خیلی ردیف کرده اسم، خود ابن ولید هم ردیف کرده، ابن الولیدی که استثناء کرده، چون شاید صدوق می خواسته بگوید با اینکه ابن ولید استثناء کرده لکن خودش این را نقل کرده، پس من اعتماد می کنم. چون در یک جایی در عیون اخبار الرضا دارد یک روایتی نقل می کند، بعد از نقل روایت می گوید قال ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین مصنف الكتاب کان شیخنا ابن الولید سیئاً الرأی فی محمد بن عبد الله المسمعی راوی هذه الروایه ولكنی کنت قرأت علیه من یا شبیه این، من کتاب الرحمة لسعد بن عبد الله فلن ینکرها علیه فاخرجه هنا، این دارد، شاید این که چون واقعش هم غیر طبیعی، خیلی تعجب است پنج شش تا اسم یک دفعه، می خواهد بگوید تمام مشایخ قم، پدرم، خود ابن ولید و اینهایی که جزو مشایخ مهم هستند، آن دو تای اول است. بقیه خیلی، مثلاً محمد بن موسی متوکل به زحمت اثبات وثاقت شده، آن احمد و بعد محمد بن علی ماجیلویه هم که وضع روشنی ندارند. علی ای حال وضع روشنی برای ماها، و الا ممکن است عند الله از ابرار و اتقیا باشند.

.....
علی ای حال احتمالا شاید نظر مرحوم شیخ صدوق این بوده است.

حدیث شماره بیست و یک، قال امیر المومنین (ع) این از تفسیر امام عسکری (ع)، خب این کتاب خیلی به هم پاشیده است. یعنی اصلا روایت نیست این کتاب روایت تفسیر نیست. ما کرا را صحبت کردیم، صحبت کردن در وثاقت آن دو نفر راوی، یا پدر، چون بعضی دارند عن ابیهما بعضی دارند هما عن العسکری سلام الله علیه، خودشان و پدرشان و هر دوشان مجهول، موهومند، اصلا وجود خارجی ندارند.

قال امیر المومنین علیه السلام فی قوله تعالى ولا یأب الشهداء اذا ما دعوا قال من کان فی عنقه شهادة فلا یأب اذا دعی لعقاب؛ خیلی عجیب است این خلاف روایت ما است. در تمام روایات ما این حمل شده بر تحمل، این مثل سنی ها گرفته، نمی دانیم حالا بین سنی ها زندگی کرده این جرجانی، مفسرش جرجانی، استرآبادی، از سنی ها، این که حرف سنی ها است، مخصوصا به حسن بصری و اینها نسبت داده شده.

فلا یأب اذا دعی لاقامتها ولیقمها ولینصح فیها خیلی عجیب است این روایت مخالف با، ولیقهما ولینصح فیها، نصح این است که انسان آن چیز را خالصا بیان بکند، اگر انسان آن چه را که در قلبش هست دقیقا بگوید هیچی را مخفی نکند، النصح لائمة المسلمین که در روایت هست، مراد این است. مراد نصح، دقیقا به این آقا بگو شما چقدر مثبت است، چقدر کارتان منفی است، کدام منطقه به شما اعتقاد دارند، کدام منطقه به شما ندارند، کدام منطقه از فلان کار شما راضی اند، مردم راجع به شما، دقیقا اینها را بگوید، هیچی را پنهان نکند، و
الینصح

س: نصح مستشیر

ج: مثل نصح مستشیر

ولا تأخذہ فیها لومة لائم و الیأمر بالمعروف و الینہی عن المنکر؛ بقیه حرف هایش بد نیست، اما حمل بر روایت در مقام اقامت، خلاف ظاهر است. یعنی با ظاهر قرآن ممکن است و لا یأب الشهداء، با ظاهر قرآن امکان دارد اما با روایات اهل بیت (ع) که به عنوان مفسر قرآن هست، حمل بر تحمل شده، نه بر اداء، مخصوصا که بعد از یکی دو سطر می فرماید و لا تکتّم الشهادة، و من یکتّمها فانه اثم قلبه، در روایات ما دارد آن مال اداء است، این مال تحمل است.

و فی خبر آخر فیمن اذا ادعی لسمع الشهادة ابی، ایشان می گوید یک خبر دیگر این طور آمده، در خود همین تفسیر امام عسکری (ع)، همان مطلبی که من، این خبر نیست، اصلاً روایت ما این است، آن روایتی را که ایشان مطلبی که گفته آن در روایات ما نیامده، در سنی ها آمده، قال نزلت فیمن اذا ادعی لسمع الشهادة ابی و نزلت فیمن امتنع عن اداء الشهادة اذا کان عنده، خیلی عبارتش عجمانی است، واضح است که بیچاره خیلی عربی هم بلد نبوده، و لا تکتم الشهادة و من یکتُمها فانه اثم قلبه، یعنی کافر قلبه، این هم خلاف ظاهر است، ظاهرش گناه است، کفر نیست.

علی ای حال کتاب خیلی به هم پاشیده است به این مقداری نیست که ما بخواهیم بگوییم، اصلاً کتاب جعلی است، کلاً جعل است کتاب، مثل همین کتاب های حی بن یقظان که مثلاً آن آقا نوشته، دو نفر بلند شدند رفتند سامرا، حالا شاید چون ایشان در گرگان بوده، استرabad بوده، زیدی ها در آنجا سلطه پیدا کردند، حکومت زیدی ها، چون در آن روایت دارد، در قصه دارد که این دو نفر از دست زیدی ها فرار کردند. زیدی ها در سال ۲۵۰ برای اولین بار تشکیل حکومتشان در ایران است نه در یمن. یمن بعد از ایران است. به لحاظ زمانی اولین جایی که زیدی ها دولتشان را اقامه کردند در ایران است، در منطقه شمال ایران، آن به اصطلاح ابو محمد حسن بن زید یا حسن بن زید، ابو محمد، این در سال ۲۵۰ زمان امام هادی (ع) و بعد از آن البته در این ائمه به قول خودشان طبرستان الان مجموعاً از این ائمه در شمال ایران شش تا است دیگر، شش تا قرن هست که از همه مهم تر آن ناصر کبیر است. می آیند بعضی از یمن و اینها می آیند برای زیارتش آنهایی که زیدی هستند.

س: چطور شده مرحوم سید مرتضی ناصر کبیر را قطع نکرده، خیلی هم تمجید می کند

ج: بله، شاید دیگر حالا... شهادت می گویند کسی که ذی نفع است، چون جد مادری اش است دیگر. شاید صحیحه، ظاهرش که واضح است که زیدی است دیگر.

بنا بشود انسان روی ائمه یک مذهب بیاید مانور بدهد، خیلی بد است، خیلی کار خوبی نیست. یک کسی که جزو ائمه زیدیه است و حیاتش، بگوییم نه آقا این شیعه اثنی عشری است. خب این خیلی بد است دیگر. یا مثل صاحب دعائم که بزرگترین قاضی القضاات اسماعیلی ها است بگویند این شیعه امامیه است.

آن دفعه برایتان عرض کردم یکی از این معاصرین که او هم فوت کرد، اسمش را نمی گویم، تحقیق کرده عده ای از کتب به اصطلاح اسماعیلی ها، خودش هم اسماعیلی بود. یک کتابی دیدم به نظرم کتاب مال قاضی نعمان است تازه چاپ کردند، در اولش نوشته که این

.....
حاجی نوری گفته که این قاضی نعمان این شیعه است. بابا می گوید من همین الان که زنده ام دارم می گویم من خودم اسماعیلی هستم، بعد باز شیعه ها نیایند بگویند این آقا شیعه بوده، همین الان احتیاطاً می گوید اینها آمدند قاضی نعمان که از بزرگان شخص اول مذهب است برداشتند کردند شیعی، من الان خودم حی و حاضر با اعتراف کامل می کنم که من اسماعیلی هستم، بعد از من، من را شیعه نکنند. علی ای حال این که انسان بیاید رئیس یکی از فقه های یکی از ائمه شأن زیدی ها را بیاید مثلاً بگوید شیعه است، خب خیلی یک جوری است به هر حال.

س: کجا ۱۶:۵۲ کرده قاضی نعمان؟

ج: کجا چه کرده؟

این آقا در کتاب مقدمه ای که تحقیقی که کتاب اسماعیلی کرده این شخص نوشته است. این شخص، عارف تامر حالا اسمش را نمی خواستم بگویم. این عارف تامر نوشته آقا من همین الان که زنده ام خودم دارم می گویم من اسماعیلی هستم، باز بعد شیعه ها نگویند من شیعه اثنی عشری هستم. خودم دارم اقرار می کنم دیگر بعد من را به آن مذهب دیگر نسبت ندهند. علی ای حال احتیاطاً از همان اول گفت که بعد

مرحوم حاجی نوری توی خاتمه دارد که اصرار می کند ایشان شیعه است، اصرار می کند ایشان دوازده امامی است. یک روایتی توش دارد ابو جعفر می گوید این مراد از ابو جعفر امام جواد (ع) است، پس ایشان، خب واضح است امام باقر (ع) است ابو جعفر.

علی ای حال کیف ماکان وارد آن بحث نشویم که خودش سر رشته درازی دارد.

در شماره بعدی، در حدیث ۲۳، از کتاب عوالی اللئالی، عرض کردم این کتاب هم فوق العاده به هم پاشیده است. این ارزش علمی به هیچ وجه ندارد. این قدر به هم پاشیده است که علما اسم کتاب را عوض کردند، اسم کتاب چون الحمد لله نسخه خط مولف در مشهد، کتابخانه آستان قدس، من دیدم نسخه خط خود ایشان را، مال ابن ابی جمهور، راست است، روی کتاب عوالی است، خطش هم درشت نوشته، عوالی اللئالی العزیزیه، انصافاً عوالی است، علما گفتند عالی که لولو نمی گویند عالی، کردندش غوالی اللئالی، این را این قدر وضع مولف به هم پاشیده است، اسم کتابش را هم عوض کردند که درست بشود.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله فرض الشهادة استظهاراً علی المجاهدات، من یادم نمی آید حالا این از کجا پیدا، به هر حال اینکه مجاهدات چه ربطی دارد به بحث شهادت، یک چیزی در اینجا در حاشیه نوشته شده که مراد از مجاهدات یعنی حقوق، آدم، به هر حال ما که نمی فهمیم معنای این عبارت اصلاً چه هست، که این حالا حدیث هست یا نیست، معنایش چیست. این راجع به احادیث این باب که همه را از باب احتیاط خواندیم.

بیخشید آن حدیث بالا یادم رفت بگویم از بس حواس ما پرت شد، آن اولی که در تفسیر امام بود، من کان فی عنقه شهادة، این عبارت هم مشعر به حکم وضعی هست، عنقه، من کان فی عنقه، این مشعر به، گفتیم یادم رفت، نمی دانم حالا فراموش کردم. انصافش این عبارت، البته روایت نیست، قطعاً کلام خود همان استرادی است، همان مفسر استرادی، علی ای حال این تأویل هم مشعر به یک نحوی از مسئله وضع است، حکم وضعی است. چون من کان فی عنقه. لکن این تفصیل را که ایشان گفته در باب اداء گفته نه در باب تحمل. عرض می کنم شاید هم ایشان روی همان ارتکازاتی که ما عرض کردیم گفته است. روایت نداریم فرق بین دو تا را. شاید ایشان روی ارتکاز خودش اگر اداء شهادت شبیه یک نوع حکم وضعی دارد، یک دینی است بر انسان، چیزی است بر گردن انسان، به خلاف تحمل، تحمل حقی نیست. شاید مراد ایشان این باشد.

به هر حال این هم راجع به این روایات.

از این روایات عرض کردیم نسبتاً این حدیث شماره ۲۰ خوب است دلالتش برای حکم وضعی، انصافاً خیلی خوب است، لکن خب سندش خیلی وضع نادرست و ناروشنی دارد که الان اعتماد به این روایت مشکل است. لکن بقیه شاید اجمالاً بد نباشد، اما صریح نداریم. راه دیگری که می شود طی کرد، البته ابتدائاً بعید است، چون ما معتقدیم غیر از حالا آن جو قانونی که سابقاً هم در همین مناسبت متعرض شدیم، یک جو فقهایی هم ما معتقدیم. چون ممکن است یک مطلبی باشد در جو فقهایی که در زمان امام بوده، این مطلب را فقها می فهمیدند. حالا ممکن است این به لفظ که نگاه بکنیم در نیاید این معنا به خود ظاهر، اما با جو فقهایی نه جو عرفی و نه جو شرعی، خوب دقت بکنید، چرا؟ چون روایات چه نکته ای دارد که این را قبول بکنیم؟ چون روایاتی که ما از امام صادق (ع) مثلاً داریم عادتاً اینها متأثر به جو فقهایی هستند. روایاتی که از رسول الله (ص) است آن معنا ندارد متأثر به جو فقهایی باشد؛ چون اصطلاحاً ما این جور تقسیم بندی می کنیم، خود زمان معاصرت بر زمانی که زمان رسول الله (ص) است، بعد فتره ای که صحابه هستند، خصوصاً بزرگان صحابه، حدود شصت، هفتاد، هشتاد مثلاً، ما صحابه تا سال ۱۱۰ داریم، آخر الصحابه ۱۱۰ است، لکن خب خیلی مشهور نیستند. صحابه معروف

همان هفتاد، هشتاد اینها فوت کردند. پس عصر صحابه داریم، بعد عصر تابعین داریم، مثلاً حضرت سجاد(ع) را جزو تابعین حساب می‌کنند. بعد عصر تابعین داریم. بعد عصر به اصطلاح فقهاء داریم. امام صادق(ع) در اصطلاح آنها در عصر فقهاست.

آن وقت یک مطلبی جو فقهای خوب دقت بکنید، نه جو در زمان رسول الله(ص) یا جو زمان صحابه، بعد از انتشار فقه یک جو فقهای درست می‌شود. اگر جو فقهای آمد، به ذهن ما بعید نیست، مثلاً من باب مثال در همین مسئله‌ای که عرض کردیم زن بعد از انقطاع دم و قبل الاغتسال، یک جوی فقهای بود، چون روایت نقل نکردند. و خیلی هم عجیب است ما هم واقعا، چون فرض کن مثلاً ده سال لا اقل پیغمبر(ص) در مدینه بودند، این ده سال قطعاً این مسئله محل ابتلاء بوده دیگر، پاک شدن از خون و قبل الاغتسال، در روایت نقل نکردند. در دوران تابعین و فقهاء حتی شاید بعضی از صحابه، شاید حالا یقین ندارم، در ذهنم اسمش دقیق نیست، آنچه که پیدا می‌شود یک نوع جو این طوری است. اگر استصحاب حجت باشد حرمت، استصحاب حجت نباشد اباحه. زن بعد از انقطاع دم و قبل الاغتسال، فقها یا تابعینی که قائل به استصحاب به اصطلاح ما استصحاب در شبهات حکمیه کلیه، اگر استصحاب چون تا قبل از این حرام بود، حالا هم حرام است. اما عده‌ای از فقها می‌گفتند نه تا قبل از این حرام بود، حالا عوض شد، خود قطع شد، دیگر حرمت ندارد، به اصالة البرائه در واقع تمسک می‌کنیم.

پس ما می‌توانیم بگوییم در زمان امام صادق(ع) بلکه زودترش هم یک جو فقهای خوب دقت کنید، نه جو صحابه و نه جو به اصطلاح پیغمبر(ص)، یک جوی است بین فقهاء اصطلاحی است بین فقهاء پیدا شده که اگر کسی گفت تحریم المراه یعنی استصحاب حجت است. اگر کسی گفت لا تحریم المراه یعنی استصحاب حجت نیست. این خلاصه‌اش این است. اصطلاح این است.

اگر این را ما قبول کنیم، خوب دقت بکنید، اگر ما این را قبول بکنیم، آن وقت چون در روایات اهل بیت(ع) آمده که جایز است، حرام نیست بعد انقطاع دم، خوب دقت بکنید، بگوییم از این تعبیر امام وقتی می‌گوید جایز است حرام نیست، یعنی استصحاب هم در شبهات حکمیه، حجت نیست. این مهم است. این را تا حالا نگفتند شما در استصحاب‌ها، آن استصحاب‌ها که تا حالا چاپ شده، حالا کسی بعد از این بخواهد چاپ بکند مطلب دیگری است. در استصحاب‌هایی که چاپ شده به این روایت تمسک نشده، چرا؟ چون می‌گویند این روایت حکم فقهی است، ربطی به اصول ندارد. ماعرض کردیم روایت حکم فقهی است، این را که ما هم می‌فهمیم حکم فقهی است، لکن جو فقها نه جو فقهی، جو فقها این بوده، جو فقهای آن زمان، حالا بیاییم اینجا هم این را بگوییم، این که امام اصرار دارد تحمل

شهادت واجب است، چون نقل کردند از غیر از همان زمان، ندب، استحباب، و بگوئیم یک جو فقهی بوده، کسی که می گفته واجب است، معنایش این است که اخذ اجرت نمی شود کرد. کسی که می گفته واجب نیست اخذ اجرت اجازه می داده است. خوب دقت بکنید.

اصلاً معنای وجوب روشن شد چه می خواهم بگویم؟ معنای وجوب در جو فقها یعنی اخذ اجرت نمی شود کرد. اصلاً این معنایش این است. مثل اینکه دیروز می گفتیم لیس له ان يقول لا اشهد، گفتیم یک چیزی اش حذف شده، لا اشهد حتی اخذ مالا، بیایم بگوئیم اصلاً یک جو فقهایی بوده، این خیلی نافع است، اگر این ثابت بشود در خیلی جاها به درد خور است اصلاً. یک جو فقهایی بوده است. خلاصه آن جو فقهایی این بوده که عده ای قائل بودند اخذ اجرت جایز است بر شهادت، بر تحمل یا اداء، عده ای هم می گفتند جایز نیست. نکته اش این بوده که آیا تحمل واجب است؟ فلا يجوز اخذ الاجره، یا تحمل مستحب است، فیجوز اخذ الاجره. این هم که ائمه اصرار دارند واجب است واجب است، نمی گویند مندوب، دقت کردید؟ این طبق آن جو فقهایی است، جو فقها نه جو فقهی که در مسئله است. در زمان امام صادق (ع) چون جو فقها بود، در این جو فقهایی این طور است. اگر کسی گفت وجوب یعنی لایجوز اخذ الاجره، چون این در عباراتشان زیاد آمده، لمنافات الوجوب لاخذ الاجره، چون منافات دارد. اگر می گفتند استحباب یعنی یجوز.

پس الان آن که ما در روایات داریم وجوب تحمل و وجوب اداء است. این که داریم. بگوئیم یک جو فقهایی بوده که اگر گفتیم وجوب یعنی لا يجوز اخذ الاجره، گفتیم استحباب، يجوز اخذ الاجره، این که ائمه اصرار دارند وجوب، یعنی لا يجوز. این تلازم بین این دو تا هست.

این مطلب فی نفسه درست است. کلی مطلب درست است. اجمالش هم در ما نحن فیه درست است. اما اثبات این جو زمان امام صادق (ع) هنوز روشن نیست. مثلاً در کتاب تفسیر قرطبی بعد از اینکه مسئله تحمل را می نویسد و متعرض در جلد سه به اصطلاح، متعرض حکم تحمل، بعد می گوید ینبغی برای حکومت یک افرادی را قرار بدهد که کارشان تحمل شهادت باشد. خب این سخت است برای مردم که بروند تحمل شهادت بکنند. مثل همین کارهایی که الان دفترخانه ها می کنند. دفترخانه ها هم مثل همان تحمل شهادت است. می گوید اصلاً دولت، حاکم، و رزقش را هم از بیت المال قرار بدهد. خوب دقت بکنید. چون مردم شهادت دارند، شهادت طلاق هست، شهادت ازدواج هست، شهادت خرید املاک هست، الان شهادت خرید املاک را به چه صورتی، می روند دفترخانه می نویسند، به جای شهادت، همان کار شهادت، این همان فلیکتب، این همان کاری است که در آن زمان می گفتند شهادت. این که ما الان داریم انجام می دهیم به اسم دفتر و محضر، این همانی است، فقط آنها می گویند دولت بیاید خود حاکم از بیت المال قرار بدهد. خوب دقت بکنید.

این را قرطبی دارد. چون این کار مشکل است، دولت بیاید برای بیت المال قرار بدهد، افرادی که کارشان این باشد. عینا زمان ما در محضر این شده، می رود محضر می آورد شهادت به ازدواج می دهد می نویسد، سابق هم همین بود. اینها را بیایند یک محضری قرار بدهند، بعد می گوید فان قلت، خوب دقت بکنید، این معنایش این است که شهادت در مقابل اجرت باشد. یعنی ارتکاز... روشن شد؟ آن ارتکاز روشن شد؟

کأنما در ارتکاز فقهایی اش این بود که در شهادت نمی شود آدم پول بگیرد. وقتی می گوید از بیت المال کسی را قرار بدهد می گوید فان قلت، این معنایش این است که بتوانیم برای شهادت پول بگیریم. دقت کردید از این ان قلتش؟

یعنی كأنما این مسلم بوده، نکته اش اینجاست. مسلم است که اخذ اجرت بر شهادت نمی شود، چون واجب است نمی شود، این مسلم. شما اگر از بیت المال قرار بدهید می شود اخذ اجرت. بعد می گوید قلت، نه بیت المال حساب دیگری است، این برای مصالح مسلمین است غیر از اجرت است.

ای مطلب کاملاً از کتاب قرطبی و کلمات قرطبی در می آید. راست است انصافاً این حق با مطلب است که در می آید در ذهنش که اگر وجوب بود، دیگر خواهی نخواهی اخذ اجرت نمی شود. لکن مشکل این است که قرطبی هم قرن هشتم و نهم است، این کشاندنش به زمان امام صادق (ع) مشکل است. حرف بدی نیست، این شخص به نظر قرن هفتم، ششصد و خرده ای است، حالا یادم رفته است. خب قرن هفتم بد حرفی نیست، كأنما در ارتکاز اینها بوده که اگر وجوب بود، عرض کردم در ذهن خیلی از سنی ها بود این که لمنافاة الوجوب یا لمنافاة الاجره للوجوب، لمنافاة لاخذ الاجره.

حرف قرطبی انصافاً دلالت بر آن نکته ای که من می کنم دارد. اما مشکل این است که این را بکشیم به زمان امام صادق (ع). این مشکل دارد، مشکل این قسمتش است. قرن هفتم و هشتم بد نیست، اما این به قرن دوم کشاندنش مشکل است. چون این یک دلیل ارتکازی است، دلیل لبی است، لفظی هم که نیست، این باید به یک وضوحی برسد، یعنی ما واضح بدانیم که در قرن اول و دوم این بود در ارتکاز فقها، نه ارتکاز فقه نه ارتکاز زمان رسول الله (ص)، اصلاً در ارتکاز فقها این بود، اگر گفتیم تحمل شهادت واجب لا يجوز اخذ الاجره. اگر گفتیم غیر، یعنی مثلاً فرض کنید ما از صحابه داریم حتی از صحابه هم داریم مثل ابن عباس به او نسبت داده شده مستحب است، حسن بدیع، عده ای را اسم بردند، گفتند اینها گفتند مستحب است. تحمل شهادت مستحب است حالا اگر من اشتباه نکرده باشم. آنجا اسم می برند.

بگوییم هر کس گفته استحباب تحمل شهادت، یعنی می توانیم پول بگیریم. هر کس گفته وجوب است یعنی نمی توانید پول بگیرید. حرف بدی هم نیست یعنی نه اینکه بخواهم بگویم لکن اثبات، چون یک حرفی است که دلالت لفظی نداریم، دلالت سیاقی است ارتکاز است، در ارتکاز باید خیلی واضح باشد تا به آن برسیم. آن قدر واضح نیست.

پس یک نکته این. یعنی یک نکته ای که در ما نحن فیه هست، این کار را بکنیم.

آن وقت می ماند همان نکته مهمی که عرض کردیم آقایانی که قائل بودند مثل مرحوم آقای خویی اخذ اجرت می گفتند نسبتی بین مثلاً و لا یأب الشهداء و بین اوفوا بالعقود نیست. آن یک چیز است این یک چیز است، پس می تواند به اصطلاح با اوفوا بالعقود ایشان پول را بگیرد. دقت می کنید؟

یک مطلب حالا از اینجا وارد بشویم. این مطلب خود این مطلب یعنی این مطلب که ما بیاییم بین این آیه و آیات دیگری که در مقام وارد شده، یک نوع به حساب همان که من اسمش را جو به اصطلاح تشریع گذاشتم، جو قانونی، این غیر از جو فقهایی است. آن جو فقهی حالا در جو فقهی علمای اهل سنت دارند که اگر عبد باشد عبد نرود تحمل شهادت بکند، یعنی شهادتی را که عبد تحمل بکند، ارزش ندارد. اصلاً وجوب هم ندارد برای عبد تحمل، تحمل شهادت بر عبد وجوب ندارد، و اگر شهادت هم داد، قبول نمی شود.

آنها تمسک کردند به خود این آیه و لا یأب الشهداء اذا ما دعوا، به کلمه اذا ما دعوا، یعنی گفتند ظاهر آیه مبارکه این است که شاهد وقتی که به او گفتند بیا شاهد بشو، این امتناع نکند، می گویند عبد نمی تواند این را، چون عبد، عبد مولاست، ممکن است مولایش بگوید نه تو حق نداری بروی تحمل بکنی، دقت کردید؟ جمع کردند بین این و بین آیه عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء، روشن شد؟ چون اذا ما دعوا ظاهرش این است اگر گفتند بیا بتواند برود، عبد اگر به او بگویند بیا نمی تواند برود، چون مولا باید اجازه بدهد. این همان نکته ای است که ما از آن تعبیر کردم به جو قانونی، یعنی به اصطلاح فضای قانونی، تعبیر من فضای قانونی.

این فضای قانونی این طور است. فضای قانونی اقتضاء می کند که عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء مقدم باشد لا یأب الشهداء، چرا؟ چون در اینجا دارد اذا دعوا، اذا مادعوا، اگر دعوت بشوند، خب عبد که نمی تواند برود، اگر دعوت بشود که نمی تواند برود. و لا نکتم الشهاده، عبد نمی تواند برود چون باید مولایش اجازه بدهد، مولایش می گوید من اجازه نمی دهم تو بروی. در حقیقت نکته این بود که اگر در این دو تا بود، کدام یکی مقدم است؟ خوب دقت بکنید. و لا یأب الشهداء مقدم است یا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء مقدم است؟ شبیه همین اجتماعی امر و نهی که پیش ما معروف است.

البته اینجا حکم وضعی است، حکم تکلیفی صرف نیست.

عده ای از اهل سنت گفتند نه عبد برود تحمل بکند، نه برود اداء بدهد، ادای شهادت. روشن شد سرش؟ چون عبد متوقف بر اجازه مولاست، ظاهر آیه مبارکه در جایی است که خود طرف تصرفش مطلق باشد، و لا تکتم الشهادة، یعنی لا تکتم الشهادة بروید پیش حاکم شهادت بدهید، مولا به عبدش می گوید نه اصلاً تو نرو از خانه بیرون، اینجا کار داریم، اینجا مثلاً رفت و آمد داریم، کاری داری، حق نداری از خانه بروی بیرون، کار هم نداشته باشد عبد است دیگر، نمی شود از خانه بروی بیرون، اجازه نمی دهم بروی، اجازه نمی دهم دادگاه بروی.

عده ای از فقهای اهل سنت، این لذا این مسئله در جو فقهای مطرح شد. در روایات ما هم این هم از آن جاهای خیلی عجیب است. اصلاً ما هم گیج هستیم الان، ما هم واقعا به تمام معنا گیج هستیم، نه اینکه به جزئی از معنا.

در روایات ما هم غالباً به یک جهت دیگری تمسک شده که اشکال ندارد.

واستشهدوا شهیدین من رجالکم، در روایات ما آمده کلمه رجال شامل می شود که عبد هم رجال است. لکن ظاهراً واستشهدوا شهیدین این صفت خود شاهد است، در روایات ما این است.

این در این کتاب صفحه ۲۱۸ دیگر چون وقت هم علی شرف الاخلاص است، من فقط یکی دو تا روایت را می خوانم، بقیه اش را دیگر آقایان چون خیلی مفصل است.

در روایات ما اضافه بر اینکه تمسک شده به این که مثلاً به شهادت عبد قبول می شود، یکی از عجایب روایات ما در اینجا مثل همان روایتی که دیروز خواندیم، باز کتاب جناب مستطاب علاء بن رزین، این هم واقعا نمی فهمیم، غرض به هر حال، البته من احتمال می دهم سابقاً عرض کردم شاید در کوفه این تعارضات کمتر بود، شاید، چون اینها مصدر تألیف کتاب کوفه بوده و مصدر نشرش کوفه بوده، اما وقتی به قم آمده، چون فاصله مکانی هم بوده، و اساساً خود علاء در قم نبوده، شاگردانش در قم نبودند، ظاهرش به ذهن می آید که توی قم بیشتر مشکل درست شده است. حالا من نمی خواهم همه روایات را چون عرض کردم طولانی است، اینجا شماره ای که زده ۱۴ است، یکی از عجایب از روایاتی که ما داریم این است که روایتی است مال همان علاء محمد بن مسلم، مثل دیروز، لکن از دیروز بدتر است این. مثال دیروز این یکی خیلی بدتر است نمی فهمیم واقعا متعجب.

شیخ هم حسب القاعده گفته این حمل بر تقيه می کنیم، حالا حمل بر تقيه را ولش کنید، حملش را ولش کنید، اصلاً اول نسخه شناسی را تمام بشود، بعد برسیم به تقيه . ببینیم چه کار باید کرد.

این روایت را مرحوم شیخ طوسی منفرداً از کتاب نوادر المصنف یا مصنفین از مال مرحوم محمد بن علی بن محبوب نقل می کند، ایشان هم عن احمد یا احمد بن محمد، عادتاً احمد یا احمد بن محمد، چون محمد بن علی بن محبوب هم جزو اشاعره قم است. عادتاً احمد اشعری است، عادتاً. سند هم خوب است، یعنی از اجلاء هستند نه اینکه خوب است، عن حسن بن محبوب، این هم، هم تاریخی اش هم مشکل ندارد حسن بن محبوب، البته خود من یک مقداری در روایات حسن بن محبوب شاذ دیدم، کمی هم خود من شخصا چون اجلاء اصحاب هم همه توثیقش کردند و جلیل القدر هم هست انصافاً. نمی دانم این و از عجایب است این دیگر جزو اعجاب عجایب کار ما مرحوم نجاشی برای ایشان عنوانی قرار نداده است. این هم خیلی عجیب است.

علی ای حال عن الحسن بن محبوب که مرحوم احمد اشعری به کوفه آمده و جزماً آثار ابن محبوب را نقل کرده، زیاد داریم در آثار قم، احمد اشعری از حسن بن محبوب، این دیگر واضح است، یعنی هیچ در آن شبهه ای ما نداریم.

و یکی از نسخ کتاب علاء هم ایشان است. عن العلاء، خب خیلی واضح است، یعنی هیچ جای ابهام ندارد دیگر همه سند از اول تا آخر کاملاً، البته عرض کردم کرارا و مرارا و تکراراً شیخ طوسی منفرداً از محمد بن علی بن محبوب نقل می کند. آن اولیش در کل کتاب فروع کافی حتی یک حدیث از محمد بن علی بن محبوب نیست. یک دانه حدیث در کل کافی در هشت جلدش هست آن هم در اصول است، در ایمان و کفر. البته مرحوم کلینی ایشان را درک نکرده به واسطه واحده از ایشان نقل می کند.

در کل کتاب کافی یک دانه حدیث آن هم در اصول آمده است. در فروع هیچی نیست از ایشان. حتی در روضه هم نیست، خیلی عجیب است. و مرحوم شیخ صدوق از محمد بن علی بن محبوب نقل می کند لکن بیشتر در باب حدود و دیات و آنجا، منفرد شیخ نیست، اما در باب عبادات منفرد شیخ است.

س: در اصول دارد دیگر؟

ج: یک دانه، یک دانه حدیث هست.

خب تا اینجا که خیلی خوب است، ما نمی فهمیم اصلاً واقعا، من گاهی اوقات مطلبی می گویم از باب شوخی نیست، اصلاً نمی فهمیم

چیست، عن الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لا تجوز شهادة العبد المسلم علی الحر

المسلم؛ اصلاً شهادت عبد نافذ نیست. تجوز در اینجا مراد جواز وضعی است نه تکلیفی، لا تجوز یعنی لا تنفذ. چون خود جاز در لغت عرب به معنای عبور کردن است. اجتناز من المدینه یعنی عبور کرد، خود جاز عبور کرد، لا تجوز یعنی لا تعبر، رد نمی شود گیر می کند. این اصلاً خودش حکم وضعی است، لا تجوز در اینجا حکم تکلیفی نیست، مثل لا يجوز شرب الماء نیست. این دو تا با هم فرق می کنند. خیلی خوب. باز از طرف دیگر مرحوم شیخ صدوق در کتاب فقیه الحسن بن محبوب ابتدا کرده به اسم حسن بن محبوب، شیخ طوسی هم در کتاب تهذیب ابتدا به اسم حسن بن محبوب، به نظرم از صدوق گرفته، بعید است از کتاب گرفته باشد. چون در استبصار شیخ طوسی در کتاب استبصار از موارد کم است، زیاد نیست، شاید کلاً مثلاً ۱۵ مورد ۲۰ مورد مثلاً بشود.

س: دو تا روایت آمده، یکی تجوز الشهاده آورده...

ج: همان را می گویم، تهذیب دارد، آنوقت باز در استبصار مرحوم شیخ طوسی گفته ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، یعنی خود ایشان هم گیر کرده، از کتاب فقیه نقل کرده است. از صدوق.

عرض کردم مرحوم صدوق قدس الله سره غالباً روایاتش در کتاب تهذیب نیست، یعنی مرحوم تهذیب شاید مثلاً کلاً از کتاب صدوق سی مورد، بیست مورد، بیست و پنج مورد، سی مورد نقل کرده باشد. کلاً یعنی، بعضی جاها اسم برده و بعضی جاها هم اسم نبرده.

باسناد عن احمد بن محمد عن حسن بن محبوب، خیلی عجیب است. یعنی خود شیخ طوسی هم دیده که در کتاب صدوق این جور آمده است. سند پس بر می گردد به صدوق، صدوق هم باسناد عن الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم، خیلی عجیب است، همان حسن بن محبوب و علاء و محمد، عن ابی جعفر قال تجوز شهادة العبد، اینجا اختلاف نسخه به سلب و ایجاب است. خیلی واقعا در نسخه محمد بن علی بن محبوب هست لا تجوز الشهادة العبد، با یک سند، با یک اسم، از حسن بن محبوب یکی است، بلکه احمد بن محمد هم یکی است، از احمد اشعری و ابن محبوب و علاء و محمد بن مسلم و ابی جعفر، در نسخه صدوق آمده تجوز شهادة العبد، به نظرم شیخ طوسی هم مثل بنده مثل همه ماها گیر کرده، در کتاب محمد بن علی به سند واحد به راوی واحد، لا تجوز الشهادة عبد مسلم، در کتاب شیخ صدوق با همان سند تجوز شهادة عبد المسلم.

علی ای حال من وارد این بحث نمی شوم. در روایات ما آن فضای قانونی را که عرض کردیم نداریم، من فقط چون این بحث جانبی است. در تفسیر که منسوب به امام عسکری (ع) است، این طور است. و قال امیر المومنین (ع) کنا مع رسول الله (ص) و هو یذاکرنا بقوله، یذاکرنا داریم مذاکره علم کأنما پیغمبر (ص) با امیر المومنین (ع) مذاکره علمی کردند، مثل مباحثه ما، ببینید آثار جعل بر آن

.....
واضح است اصلاً تعبیری را که طلبه‌ها با هم می‌کردند، این برای رسول الله (ص) و امیر المومنین (ع) و هو یذاکرنا بقوله تعالی واستشهدوا شهیدین من رجالنا، حالا خیلی هم خنده دار است، به این آیه، این آیه در روایات ما گفته عبد هم شامل می‌شود، قال احرارکم، پیغمبر (ص) در مذاکره علمی، در مباحثه فرمودند احرارکم، دون عبیدکم، دقت کنید، فان الله شغل العبيد بخدمة موالیهم، این همان استدلال اهل سنت، این را در مذاکره علمی پیغمبر (ص) به امیر المومنین (ع) فرمودند. می‌گویم خیلی هم آدم گیجی هم بوده، اصطلاحات هم به کار نبرده، فان الله شغل العبيد بخدمة مالیهم عن تحمل الشهادات و عن ادائها، عرض کردم در تفسیر قرطبی هم دارد همین استدلال بعینه مذاکره علمی البته آنجا نیامده، همین استدلال آمده که عبد را شامل نمی‌شود به خاطر مولا.

الان ما این را در روایات ما نداریم، کلاً نداریم منحصر در این تفسیر است.

کاملاً واضح است که من در آوردی است، مجعول است، این جعلش کاملاً واضح است.

علی ای حال تا اینجا کلام، بقیه تتمه مختصری فردا و بحث را تمام کنیم انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین